

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم رب الشهداء و الصديقين

انتخاب عالی

خاطرات و زندگی نامه سردار شهید ناصر قاسمی

پژوهش و نگارش :

محمد حسین جلیلی پور ، محمد حسین صادقی

عنوان و نام پدیدآور : انتخاب عالی: زندگی نامه سردار شهید ناصر قاسمی

نویسندگان محمدحسین جلیلی پور، محمدحسین صادقی.

مشخصات نشر: زرقان: انتشارات هدهد، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۶۰ ص. مصور ۲۵۰۰ تومان.

شابک: 978-964-2508-17-4

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: قاسمی، ناصر، ۱۳۳۷-۱۳۶۵.

موضوع : سرداران -- ایران -- سرگذشتنامه

موضوع : Generals -- Iran -- Biography :

موضوع : شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع : Martyrs -- Iran -- Survivors – Diaries :

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

موضوع : Iran-Iraq War, 1980-1988 – Martyrs :

شناسه افزوده : صادقی، محمد حسین، ۱۳۳۹ -

رده بندی کنگره : DSR ۱۶۲۶ ۱۳۹۶ ج ۲ ق

رده بندی دیویی : ۸۴۳۰۹۲۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۶۹۱۴۲



شناسنامه کتاب

نام کتاب : انتخاب عالی

خاطرات و زندگی نامه سردار شهید ناصر قاسمی

نویسندگان : محمدحسین جلیلی پور ، محمد حسین صادقی

طراح جلد : علیرضا زارع

تیراژ : یکهزار نسخه / چاپ اول : تابستان ۱۳۹۷

ناشر : قم - هدهد ۹۱۷۶۱۱۲۲۵۳

چاپ : ولی عصر، قم

شابک : 978-964-2508-08-2

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است ©

www.hojaj.blog.ir

فهرست مطالب

| | |
|---------|---|
| ۹..... | مقدمه |
| ۱۰..... | خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید |
| ۱۲..... | مجری و برنامه‌ریز فعالیتهای قبل از پیروزی انقلاب |
| ۱۲..... | نا امید نشدن از رحمت خدا |
| ۱۲..... | توصیه به دوستان برای بیان معارف اسلامی آگاهی مردم |
| ۱۳..... | با شجاعت سرباز را به عقب پرتاب کرد |
| ۱۳..... | عکس فرشته جای عکس شیطان |
| ۱۴..... | پخش اعلامیه ها |
| ۱۴..... | آموزش و پرورش جای آموزشی یا جای نظامی گری |
| ۱۴..... | نادیده گرفتن خطای دیگران |
| ۱۵..... | پرهیز از اختلاف |
| ۱۵..... | آیا کاری اثر فردی دارد یا اجتماعی؟ |
| ۱۶..... | نماز اول وقت را از دست ندهید |
| ۱۶..... | عدم همکاری با ظالمین |
| ۱۶..... | تشکیل کتابخانه |
| ۱۷..... | درک دین |
| ۱۷..... | دوست سازی بجای دشمن تراشی |
| ۱۸..... | نباید ما با شکم سیر بخوابیم |
| ۱۸..... | عبرت گرفتن از تاریخ |
| ۱۹..... | غیبت نکنید |
| ۲۰..... | به افراد جدید محبت می کرد |
| ۲۰..... | دیگران را مسخره نکنید |
| ۲۰..... | امانت داری |
| ۲۱..... | تنبيه خود |
| ۲۱..... | اصلاح دانش آموز |
| ۲۲..... | حق دیگران را نمی خواهم ضایع کنم |

- آگاهی لازم به مسائل دینی و غیردینی ۲۲
- اسراف نکنید ۲۳
- توصیه به خوش اخلاقی دوستان ۲۳
- کارگری در پالایشگاه ۲۴
- اردو و احکام ۲۴
- خواهرم حجابت را رعایت کن ۲۴
- دادن کفش به مرد فقیر ۲۵
- فهم قرآن ۲۶
- احترام به همسایه‌ها ۲۶
- مبارزه با مفاسد اجتماعی ۲۶
- امر به معروف و نهی از منکر کن ۲۷
- ایمان من چقدر است؟ ۲۷
- اگر او ناراحت شود بهتر است تا خدا از من ناراحت شود ۲۸
- کمک به پیرمرد نابینا ۲۸
- فرمانده برای او تنبیه سختی در نظر گرفت ۲۹
- شیر روز و زاهد شب ۲۹
- شهید و مسجد ۲۹
- خود را از خود بینی رها کنید ۳۰
- بی توجهی به کالاهای غربی ۳۰
- رأی اقلیت هم مهم است ۳۱
- مواظب زیر دستانتان باشید ۳۱
- ما باید نقشه دشمن را خنثی کنیم ۳۲
- سخنرانی در مراسم مذهبی و گرامی‌داشت شهدا ۳۲
- حفاظت از بیت المال ۳۲
- غذای اضافی ۳۳
- الگوگیری از شهید مطهری و شهید بهشتی ۳۳
- حمایت از مستضعفان ۳۴

- ۳۵ بدی را نباید با بدی جواب داد
- ۳۵ کار سنگین و روزه داری
- ۳۶ مخالفت با رسوم غلط در ازدواج
- ۳۶ معلوم نبود عروسی بود یا عزا
- ۳۷ سلام کردن به کوچکترها
- ۳۷ توجه به بچه های یتیم
- ۳۷ سپاسگزاری از دیگران
- ۳۸ محصولاتان را در میدان می فروشیم
- ۳۸ درگیری با گروهکهای التقاطی و منحرف
- ۳۹ دوره شعار تمام شد حالا وقت عمل است
- ۳۹ نظام از بنی صدر ضربه می خورد
- ۴۰ عدم پذیرش مسئولیت در اولین اعزام
- ۴۰ شهید و جنگ تحمیلی
- ۴۱ حفظ وحدت
- ۴۱ قیامتی برپا شده بود
- ۴۱ زیاد شوخی نکنید
- ۴۳ شهادت
- ۴۵ وصیت نامه شهید ناصر قاسمی
- ۴۷ اسطوره ایثار
- ۴۹ تصاویر شهید

و فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا

(سورة نساء آیه ۹۵)

و خداوند مجاهدان را بر نشستگان به اجر و پاداش بزرگ برتری داده است.
رحمت خداوند بر این مجاهدان عظیم الشان که شهادتشان پیروزی اسلام را بیمه

می کند. (امام خمینی)

شهادت بالاترین پاداش و مزد جهاد فی سبیل الله است. (امام خامنه‌ای)

با سپاس و قدردانی از

همرزمان، دوستان، اقوام و خانواده محترم شهید

مقدمه

شهادت تجدید حیات اسلام در کالبد فرد و جامعه و احیای ارزش‌های اسلامی است. خون شهید مانند طوفانی است که کاخ ظلم و ستم را از بین برده و بصیرت و بینش را در کالبد جامعه می‌دمد. شهید زنده‌کننده تاریخ، تعریف‌کننده زندگی و تبدیل‌کننده ملمات به حیات است. تنها شهدا هستند که عمر جاوید دارند و تا ابد از نعمتهای الهی بهره‌مندند.

شهادت به عنوان «حفاظ انقلاب» است که انقلاب را در چهار دهه گذشته از حوادث و دامنه‌های پر پیچ و خم تاریخ معاصر عبور داده است. رزمندگان در طول هشت سال دفاع مقدس نشان دادند که در هر شرایطی رهبر خود را تنها نمی‌گذارند که فردا تاریخ‌نویسان بنویسند، خمینی تنها ماند. به فرموده حضرت علی (ع) رزمندگان ما «بینش و آگاهی خود را بر شمشیرهایشان حمل می‌کردند».

ایمان به خدا، عشق به شهادت و مردمی بودن مهم‌ترین عوامل پیروزی در طول هشت سال دفاع مقدس بودند، که ابهت و قدرت شوق و غرب را نه تنها در نبرد، بلکه در تمامی صحنه‌ها شکستند. رزمندگان ما در طول جنگ تحمیلی «خواستن، توانستن است» را عملی کردند.

کتاب حاضر که گلچینی از نوشته‌های پراکنده و مصاحبه‌های متعدد و چند ساله با خانواده و دوستان و هم‌زمان شهید ناصر قاسمی در شیراز، زرقان و مرودشت است به مراتب بیشتر از حجم فعلی بوده و در نهایت ایجاز صیقل خورده و قبل از چاپ به رؤیت و تأیید خانواده ایشان رسیده است. نام (انتخاب عالی) نیز بر اساس فرازی از وصیت نامه شهید، برای این مجموعه انتخاب شده است. امید است خداوند این سعی ناچیز را از ما بپذیرد و به ما توفیق تداوم راه شهدا را عنایت فرماید. روحشان شاد و راهشان پر رهرو. والسلام. محمدحسین جلیلی‌پور / محمدحسین صادقی

خلاصه‌ای از زندگی نامه شهید

شهید بزرگوار ناصر (اکرم) قاسمی (فرزند مرحوم احمد قاسمی زرقانی فرزند ابوالقاسم و مرحومه حاجیه بی‌بی‌ماه محمدی زاده فرزند حاجی) در سال ۱۳۳۸ در شهر زرقان در خانواده‌ای متدین و مستضعف پا به عرصه وجود گذاشت. دوران کودکی را در دامن مادری عفیف و پاکدامن رشد نمود و هر روز که بزرگتر می‌شد روحیه مذهبی و تعلیمات اولیه اسلام در نهاد او عمیق‌تر و ریشه دارتر می‌گردید. مراحل اولیه تحصیل را در مدرسه قآنی زرقان آغاز و تا سطح دیپلم طبیعی با موفقیت به پایان رساند. به علت استعداد سرشار در سال ۱۳۵۵ در کنکور دانشگاه شرکت نمود و در رشته مورد علاقه خویش مهندسی کشاورزی گرایش آبیاری پذیرفته شد.

شهید ناصر قاسمی با توجه به روحیه مذهبی خانواده و ارتباط مستقیم با مسجد و روحیه حقیقت‌جویی جزو افرادی بود که از چند سال قبل از انقلاب به ندای امام راحل لبیک گفت. ایشان با روحانیون بزرگی چون شهید آیت الله دستغیب مبارزات خود را علیه دستگاه شاهنشاهی آغاز کرد و در پخش اعلامیه‌ها و نوارهای حضرت امام (ره) و راه اندازی تظاهراتی دانشجویی در شیراز و شرکت در راهپیمایی‌ها نقشی بسیار مؤثر داشت، به همین خاطر تحت تعقیب ساواک قرار داشت ولی موفق به دستگیری او نشدند.

شهید ناصر قاسمی در تظاهراتی که در زرقان منجر به شهادت شهید ناصر رضازاده شد شرکت داشت و عکسهای شاه را از شهرداری به بیرون منتقل کرد و تا مدت‌ها آنها را در جای امنی در خانه خودشان پنهان کرد و بعد از مدتی آنها را از بین برد. ایشان در راهپیمایی‌های شیراز نیز حضور داشت و بویژه در تسخیر و تخریب ساواک شیراز نقشی چشمگیر داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از اعضای اصلی کمیته انقلاب در

زرقان شد و با تشکیل گروهی از دوستان و انقلابیون بویژه معلم شهید محمود بخشنده، ضمن ایجاد امنیت در شهر، به توزیع نفت و ارزاق مهم مردم نیز همت گماشت.

تحصیلات دانشگاه را تا سال ۱۳۵۹ ادامه داد که با آغاز انقلاب فرهنگی، دانشگاههای کشور با تعطیلی مواجه شدند. در همین زمان مدتی به عنوان مربی پرورشی در آموزش و پرورش به مقابله با گروهکها و افراد نفوذی پرداخت و در اولین سال پیروزی انقلاب با معرفی شهید آیت الله دستغیب به عضویت سپاه پاسداران شیراز در آمد.

شهید ناصر قاسمی این چشمه جوشان تعهد و وفا و اخلاص، علاوه بر فعالیتهای سیاسی، فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی بسیاری نیز در شهرها و روستاهای اطراف داشت و در هر فرصتی به کمک مردم و محرومین می‌شتافت.

با شروع جنگ تحمیلی، علی‌رغم نیاز شدید به فعالیت‌های پشت جبهه با اصرار و تأکید فراوان راهی مناطق عملیاتی جنوب شد، در عملیات بستان مجروح گردید که ایشان را برای مداوا به یکی از بیمارستان‌های اصفهان منتقل کردند و پزشکان نهایت تلاش خود را برای نجات یکی از ارزشمندترین فرزندان اسلام و قرآن به عمل آوردند ولی سرانجام در روز بیستم آذرماه ۱۳۶۰ روح بزرگ و ناآرام او به ملکوت اعلی پیوست و به آرامش ابدی رسید. مزار مطهر این شهید بزرگوار اسلام در شهر زرقان در جوار حرم عارف و شاعر شهید سید عمادالدین نسیمی قرار دارد.

مجری و برنامه‌ریز فعالیت‌های قبل از پیروزی انقلاب

قبل از انقلاب، معمولاً برنامه‌ریزی حرکت‌ها و مسیرها و انتظامات و اعلام برنامه‌ها به عهده ناصر بود، اما فقط به این کارها اکتفا نمی‌کرد و هر کاری را که لازم بود انجام می‌داد. ایشان بارها در مراسم مختلف قبل از انقلاب سخنرانی کرد. اجرای سرود «خمینی ای امام» نیز از ابتکارات ایشان بود که همزمان با تهران، در زرقان نیز به اجرا در آمد و تأثیر عجیبی در روح مردم داشت.

نا امید نشدن از رحمت خدا

موقعی که تبلیغات علیه رژیم شاه به اوج خود رسید، رژیم با شدت بیش‌تری با نیروهای انقلاب برخورد می‌کرد، بعضی از بچه‌ها ناامید شدند و گفتند فایده‌ای ندارد، تبلیغات ناصر و بچه‌ها به صورت تعلیق درآمده بود ولی ناصر گفت خداوند روزنه‌ای باز می‌کند نباید ناامید باشیم. خداوند می‌فرماید: «ناامید نباشند جز گروه کافران» بعد از آرام شدن اوضاع، ناصر و بچه‌ها دوباره تبلیغات را به اوج خود رساندند.

توصیه به دوستان برای بیان معارف اسلامی آگاهی مردم

ناصر همیشه موقعی که جلسه داشتیم یا در بیرون به دوستان تأکید می‌کرد تا جایی که می‌توانید مردم را راهنمایی کنید، بخاطر تبلیغات رژیم شاهنشاهی، بسیاری از مردم نسبت به اسلام و معصومین (ع) آگاهی لازم

را ندارند. بعضی از دوستان گفتند: مردم واکنش نشان می‌دهند، گفت، پیامبر در آغاز بعثت هم با مقاومت بیش‌تر مردم روبرو بود ولی خداوند به او کمک کرد. حق هیچ وقت شکست نمی‌خورد. به فرموده حضرت علی (ع) «خدا از مردم نادان عهد نگرفت که بیاموزند، مگر آن که از دانایان عهد گرفت که آموزش دهند».

با شجاعت سرباز را به عقب پرتاب کرد

روزی سرباز رژیم شاهنشاهی فردی را گرفته بود، کتک می‌زد، همه مردم دورش جمع شده بودند نگاه می‌کردند، ولی ناصر با وجود سن کم آن سرباز را گرفت و محکم به عقب پرتاب کرد، سرباز به پشت، محکم زمین خورد، ناصر آن فرد را بلند کرد و هر دو فرار کردند.

عکس فرشته جای عکس شیطان

قبل از راهپیمایی شبانه تدارکات آن را می‌دیدند، در یکی از این راهپیمایی‌ها، شهید و دوستانش به شهرداری رفته بودند، عکس شاه را پایین آورده بودند و عکس امام را به جای آن زده بودند. این کار منجر به درگیری بین ژاندارمری و مردم شد.

پخش اعلامیه‌ها

چون روزها شهر به شدت توسط ساواک تحت کنترل بود، بنابراین شهید برای پخش اعلامیه‌ها و نوارهای خود، شب آن را به مسجد حیدر، ولی‌عصر و مسجد جامع می‌آوردند. بعد چراغ‌ها را خاموش کرده و اعلامیه‌ها را پخش می‌کردند و روز با اعتراضات مردم روبرو می‌شدند، اینگونه کار ساواک را بسیار مشکل می‌کردند.

آموزش و پرورش جای آموزشی یا جای نظامی گری

قبل از انقلاب، آموزش و پرورش زرقان بیشتر تحت کنترل ساواک بود، شهید می‌خواستند در مدرسه، کلاس قرآن و نهج البلاغه برگزار کنند ولی آموزش و پرورش با این طرز تفکر مشکل داشت. یک بار هم با رئیس آموزش و پرورش درگیر شده بود و رئیس آموزش و پرورش، داستان او را به ساواک گزارش داده بود.

نادیده گرفتن خطای دیگران

موقعی که ما عکس و شعار امام را روی دیوار نصب می‌کردیم یکی از افراد ضد انقلاب عکس امام را پاره کردند. بچه‌ها او را گرفتند و می‌خواستند او را کتک بزنند. ولی ناصر مانع شد. آن مرد هم از خجالت سرش را پایین انداخت و رفت. یک روز دیدیم که آن مرد پیش ناصر آمده عکس‌ها و اعلامیه‌های امام را گرفته و به دیوار نصب می‌کند.

پرهیز از اختلاف

ما یک گروه تبلیغاتی بودیم که هر وقت امام اعلامیه می داد به ناصر در پخش آن کمک می کردیم، دو نفر از بچه ها بخاطر مسئله کوچک با هم اختلاف پیدا کرده بودند. کار مثل همیشه به خوبی انجام نمی شد. ناصر از این موضوع خیلی ناراحت بود بچه ها را جمع کرده با آن ها حرف زد.

«رژیم می خواهد ما را از اهدافمان دور سازد، بیش تر انقلاب ها به خاطر دو دستگی و خودخواهی به نتیجه نرسیده اند. همین اختلافات باعث می شود از اسلام و امام فاصله بگیریم» ...

پس از این صحبتها بچه ها را با هم آشتی داد، از آن روز بچه ها با اتحاد بیش تری کار می کردند.

آیا کاری اثر فردی دارد یا اجتماعی؟

ما با یکی از اقوام قهر بودیم، یکی از فرزندان آن خانواده مریض شد و هیچکدام از ما به عیادت او نرفتیم ولی ناصر رفت، ناصر می گفت من از آن ها کدورتی به دل ندارم. قهر جایی خوب است که ببینیم کار بدی که آن فرد انجام داده آثار اجتماعی دارد یا نه، اگر احتمال بدهیم کارش آثار اجتماعی دارد و احتمال ادامه دادنش به وسیله دیگران وجود دارد و فرد هم به اشتباه خود پی نبرده، این جا قهر بودن باعث می شود دیگران بفهمند کار آن فرد بد بوده و نباید به وسیله دیگران ادامه یابد ولی اگر کار آن فرد به کسی ضرر و زیانی نرساند لازم نیست قهر باشیم.

نماز اول وقت را از دست ندهید

بعضی مواقع قبل از نماز جلسه برگزار می‌کردیم، آن روز برای تبلیغات و پیرامون آن جلسه داشتیم دو نفر از بزرگان مذهبی شهر هم بودند ناصر صدای اذان را که شنید از جایش بلند شد، آستین‌هایش را بالا زد. گفتیم برادر کجا؟ ناصر گفت نماز، گفتیم جلسه را تمام کنیم بعد نماز می‌خوانیم، ناصر گفت اول نماز بعد کار.

عدم همکاری با ظالمین

در نیروی دریایی قبول شده بود، به ناصر زنگ زده بودند که زودتر خودش را به کارگزینی معرفی کند، ولی ناصر نرفت، من گفتم چرا برادر نمی‌روی؟ دیگر آینده‌ات تأمین است. ناصر گفت: اگر از گرسنگی هم بمیرم نمی‌روم. رژیم شاهنشاهی اقداماتش علیه اسلام و مسلمین است، با صهیونیسم جهانی همکاری می‌کند، آدم‌های بی‌گناه را می‌کشد. اگر من با آنها همکاری کنم من هم در جرم آنها شریکم چون همکاری کردن یا سکوت کردن در جرم به منزله شریک بودن در آن است.

تشکیل کتابخانه

روز اول که کتابخانه را در مسجد حیدر افتتاح کردیم، ناصر خیلی خوشحال بود. می‌گفت حداقل کار کوچکی برای آگاهی رساندن به مردم کردیم. به دوستان سفارش می‌کرد در کتابخانه، کتاب‌های معصومین (ع) و

اسلامی اضافه گردد. کتاب‌هایی غربی که رواج‌دهنده بی‌بند و باری و ... هستند نباید در کتابخانه باشند یکی از بچه‌ها را مسئول کرد تا کتاب‌های غربی که در کتابخانه بودند به دقت بررسی کند و کتاب‌هایی را که مظهر فساد و گمراهی بودند از کتابخانه خارج کنند.

درک دین

در مسجد نشسته بودیم که فردی که ادعای دینداری می‌کرد آمد پیش ما نشست، من و ناصر بحث‌های در مورد ولایت فقیه را تنظیم می‌کردیم تا برای بچه‌ها توضیح دهیم. آن مرد گفت: ولایت فقیه اصلاً در قرآن مورد اشاره قرار نگرفته. ناصر مثال‌های متعددی از آیات قرآن زد، نامه اسحاق بن یعقوب به امام زمان(ع)، که امام فرمودند به روایت‌کننده حدیث ما مراجعه کنید ولی آن فرد راضی نمی‌شد. ناصر گفت: تو مثال آن فردی هستی که حضرت علی(ع) فرمودند: ای عمار! مغیره را رها کن، زیرا او از دین به مقداری که او را به دنیا نزدیک کند برگرفته و به عمد حقائق را بر خود پوشیده داشت تا شبهات را بهانه لغزش‌های خود قرار دهد.

دوست سازی بجای دشمن تراشی

در زمانی که با ناصر در سپاه مرودشت خدمت می‌کردیم یک روز لباس بسیجی پوشیده بودیم و داشتیم در خیابان گشت می‌زدیم، دیدیم فردی عکس‌های امام را پاره می‌کند، گفتم: ناصر بگیریم ببریمش، گفت: نه، نباید دشمن تراشی کنیم او ناآگاه است دشمن نیست، سپس آن فرد را صدا

زد و با لبخند به طرف او رفت. آن مرد تا ما را دید خشکش زد و کم‌کم آمد جلو، ناصر اصلاً نگفت که تو چرا آن کار را کردی، به من گفت: بپر سه تا بستنی بگیر تو چمن بشینیم بخوریم، موقعی که من بستنی‌ها را آوردم به من گفت تو برو سر خیابان یه دوری بزن تا من بیایم، ناصر و آن مرد خیلی با هم صحبت کردند، بعد از ربع ساعتی دیدم ناصر را می‌بوسد و خداحافظی می‌کند. به این ترتیب آن مرد تبدیل به یکی از دوستان انقلاب و امام و شهدا شد.

نباید ما با شکم سیر بخوایم

می‌خواستند عروسی ناصر را خیلی با شکوه برگزار کنند اما ناصر راضی نشد. گفت نصف پول را که قرار است خرج عروسی شود به فقرا بدهید و نصف دیگر را هم به جبهه کمک کنید. من خودم کمی پول برای ازدواجم جمع کرده‌ام. عروسی‌اش را خیلی ساده برگزار کرد. می‌گفت بعضی از مردم نان خوردن ندارند نباید ما با شکم سیر بخوایم.

عبرت گرفتن از تاریخ

فردی در شهر بود که خیلی توانگر بود، ولی این فرد پولش را در راه حرام مصرف می‌کرد بچه‌ها گفتند به او ضربه سختی بزنی شاید از کارش دست برداشت ناصر گفت نه، او با اسلام آشنایی لازم را ندارد، اگر ما هم به او ضربه بزنی از اسلام دورتر می‌شود. ناصر پیش آن فرد می‌رود می‌گوید، برادر پولت را اگر در راه اسلام و فقرا خرج کنی هم در دنیا و هم

در آخرت عاقبت به خیر می‌شوی آن مرد عصبانی می‌شود، می‌گوید تو بچه آمدی برای من حق و باطل می‌کنی، ناصر می‌گوید در طول تاریخ ثروتمندان زیادی بودند، قرآن هم نمونه‌های زیادی را آورده که قارون یکی از آنهاست، از زندگی آنها عبرت بگیر و پولت را در راه صحیح خرج کن. به فرموده پیامبر (ص) چیزی که از انسان جدا نمی‌شود کردار اوست.

احترام به پدر و مادر

ناصر آن روز امتحان داشت. پدرم هم مریض بود. من گفتم ناصر تو برو امتحانت را بده، خودم پدر را به دکتر می‌برم. ناصر گفت: نه من پدر را می‌برم، پدرم از امتحان مهمتر است، در قرآن بعد از خداشناسی احسان به پدر و مادر مورد تأکید قرار گرفته است. بعد از بحث و گفتگوی زیاد بالاخره ناصر پدر را به دکتر برد.

غیبت نکنید

با بچه‌های دانشگاه نشسته بودیم، ناصر هم بود، یکی از استادها خیلی سختگیر بود. بچه‌ها هر وقت جمع می‌شدند از این استاد غیبت می‌کردند، ناصر موقعی که بچه‌ها غیبت می‌کردند جمع را ترک می‌کرد و به بچه‌ها توصیه می‌کرد که غیبت کار زشتی است و اعمالی را که انسان انجام داده تباه می‌کند.

به افراد جدید محبت می‌کرد

مسجد که بودیم، هر فرد جدیدی که وارد می‌شد، ناصر جلوی او بلند می‌شد، با او احوالپرسی می‌کرد، او را کنار خود می‌نشاند احوال خانواده او را می‌پرسید، از تحصیلاتش می‌پرسید، می‌گفت آفرین، واقعاً رشته‌ات به درد ما می‌خورد، زحمت کشیدی به جمع ما پیوستی، انشاء... بتوانی کمی از مشکلات ما را حل کنی و ما را راهنمایی کنی. به خاطر همین رفتار ناصر افراد زیادی به گروه ما می‌پیوستند.

دیگران را مسخره نکنید

یکی از بچه‌ها زبانش می‌گرفت و بچه‌ها بعضی وقتها سر به سرش می‌گذاشتند ولی ناصر دست به سر این بچه می‌کشید و می‌گفت بچه‌ها تو را دوست دارند، با تو شوخی می‌کنند، ناراحت نشو. به بچه‌ها هم می‌گفت: دیگران را مسخره نکنید، قرآن کریم می‌فرماید: هر کس از مسخره کردن دیگران دست بردارد از گروه ستمکاران خواهد بود.

امانت‌داری

یکی از دوستان ناصر پولی را دست او امانت داده بود و از شهر رفته بود، تا یک سال هم برنمی‌گشت. فرد دیگری هم مبلغی از ناصر طلب داشت و آن را از ناصر مطالبه کرده بود. ناصر به او گفته بود: ده روز به من مهلت بده جورش می‌کنم بهت می‌دهم. من گفتم برادر از پولی که دستت است

بده، تا یک سال هم خدا کریمه. گفت: نه، آن پول امانت است، شاید آن پول را بدهم، فردا بمیرم، آن بنده خدا از چه کسی پولش را بگیرد. اگر جانم را هم بگیرند آن پول را جز به صاحبش نمی‌دهم.

تنبیه خود

مدیر مدرسه نقل می‌کند روزی ناصر ۳۰ دقیقه بعد از زنگ اول به مدرسه می‌رسد ناصر آن زنگ، به کلاس نمی‌رود. من رفتم بیرون تو حیاط، دیدم ناصر تو حیاط نشسته گفتم بچه چرا سر کلاس نرفتی، گفت من دیر رسیدم، خودم را تنبیه کردم، گفتم چطوری خودت را تنبیه کردی؟

گفت: من درس زنگ اول را یاد نمی‌گیرم، نمره‌ام پایین می‌آید، دفعه بعد باعث می‌شود من زودتر از خواب بلند شوم.

اصلاح دانش آموز

مدیر مدرسه نقل می‌کرد یکی از دانش‌آموزان که خیلی فضول بود و قوانین مدرسه را رعایت نمی‌کرد ما به او تذکر داده بودیم ولی همچنان به آزار، اذیت خود نسبت به بچه‌ها و معلم‌ها ادامه داد. دیگر جایی رسید که می‌خواستیم او را اخراج کنیم. ولی ناصر که مربی پرورشی بود به ما گفت: این را به خاطر من ببخشید من قول می‌دهم او را اصلاح کنم. این در صورتی بود که این دانش‌آموز اصلاً رابطه خوبی با ناصر نداشت و همیشه

او را می‌آزرد. آن دانش‌آموز از آن روز به بعد رفتار خیلی خوبی داشت و یکی از بهترین دانش‌آموزان شد.

حق دیگران را نمی‌خواهم ضایع کنم

یکی از معلم‌های ناصر نقل می‌کرد، ناصر در امتحان ریاضی غائب بود، چون دانش‌آموز باهوشی بود و همیشه در کلاس فعالیت خوبی داشت من به او نمره قبولی دادم.

ناصر پیش من آمد گفت: این نمره حق من نیست. اگر می‌خواهی به من نمره بدهی باید از من امتحان دوباره بگیری. اگر قبول شدم نمره قبولی بدهی. اینطوری بقیه بچه‌ها ناراحت می‌شوند. من اولش زیر بار حرف ناصر نمی‌رفتم ولی اینقدر اصرار کرد تا من از او امتحان گرفتم و او نمره خوبی هم گرفت.

آگاهی لازم به مسائل دینی و غیر دینی

ناصر همیشه سعی می‌کرد چیزهایی را که آگاهی لازم دارد به مردم بگوید. به ما هم می‌گفت آدم وقتی نسبت به چیزی اطلاعاتش کم است، نباید آن مطلب را بیان کند چون افراد زیادی را گمراه می‌کند. اگر خود انسان هم بعداً بفهمد که اشتباه کرده توبه هم کند، خداوند توبه او را نمی‌پذیرد. مردی پیش حضرت موسی رفت تا برای او طلب بخشش کند

خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود: اگر تمام ملائک آسمان و انس و جن در حق او دعا کنند او را نمی‌بخشم چون او یک قوم را به گمراهی کشاند.

اسراف نکنید

من ظهر کمی نان گرفته بودم. ظهر خوردم و باقی‌مانده آن را در پلاستیکی ریختم و تو آشپزخانه گذاشتم. شب رفتم دوباره نان گرفتم، موقعی که مادرم شام را می‌کشیدند من بلند شدم نان تازه را آوردم. دیدم ناصر از این نان‌ها نخورد، بلند شد نانی که ظهر گرفته بودیم را برداشت سر سفره آورد. گفت، چرا نعمت‌های خدا را دور می‌ریزید، نباید اسراف کنید، خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

توصیه به خوش اخلاقی دوستان

یکی از دوستان از یک نفر پولی طلب داشت و آن فرد طلبش را نمی‌داد. یک روز فرد مورد نظر با عصبانیت به فرد بدهکار رسید و گفت: اگر پول‌هایم را ندهی، سفته‌هایت را به اجرا می‌گذارم. ناصر به دوستش گفت: عصبانی نشو، بنده خدا شاید پول ندارد. اگر پولت را نداد من می‌دهم. آن دوست با دیدن فداکاری ناصر، پولی را که در خانه داشت آورد و به او داد. ناصر هم به دوستش توصیه کرد از این به بعد در برخورد با دیگران عصبانی نشو. در هر حال باید خوش اخلاق باشی چون بد اخلاقی روزی انسان را از بین می‌برد.

کارگری در پالایشگاه

تابستان بود، زیر آفتاب گرم و سوزان در پالایشگاه کار می‌کردیم، به قول معروف: تخم مرغ روی زمین می‌گذاشتی آب‌پز می‌شد. سه، چهار تا از بچه‌ها همیشه کارشون تو سایه بود ولی من و ناصر تو آفتاب کار می‌کردیم. من می‌خواستم اعتراض کنم. ولی هر بار ناصر مانع می‌شد می‌گفت: کار سخت اجرش بیش‌تر است، اجرت را ضایع نکن.

اردو و احکام

ناصر از کم‌ترین فرصت، بیش‌ترین استفاده را می‌کرد، من و ناصر، دانش‌آموزان را به اردو برده بودیم، بعد از اینکه کمی بازی کردند، ناصر همه آنها را صدا زد، در زیر درختی جمع شدند، ناصر به بچه‌ها گفت انسان در همه حال باید کمی هم از دینش یاد بگیرد.

ناصر به صورت پرسش و پاسخ چند مورد از احکام را به دانش‌آموزان درس دادند، بعد نحوه صحیح وضو گرفتن و تیمم را در عمل به دانش‌آموزان آموزش دادند. عصر که از اردو برگشتیم، بیش‌تر بچه‌ها راضی بودند و می‌گفتند امروز چیزهای زیادی یاد گرفتیم.

خواهرم حجابت را رعایت کن

با ناصر در خیابان قدم می‌زدیم. که زن بدحجابی از کنارمان رد شد. من می‌خواستم به آن زن اعتراض کنم، ولی ناصر مانع شد. روز بعد که به

خیابان رفتیم، دوباره آن خانم را دیدیم. ناصر صدا زد خواهرم یک لحظه. آن خانم ایستادند، ناصر رفت جلو و گفت: خواهرم اگر از خانواده شما یک نفر فوت کند چقدر ناراحت می‌شوی؟ آن خانم گفت این چه سؤالی است؟ خانواده من از جانم عزیزتر هستند، ناصر گفت: خانواده‌ای بوده که سه تا پسر داشته همه آنها را تقدیم انقلاب کرده است تا دشمنان حجاب را از بین نبرند. همین حجاب باعث می‌شود تا شما در جامعه ایمن باشید.

شما فرض کنید روغنی که سرش باز باشد همه پشه‌ها می‌ریزند تا از آن استفاده کنند ولی وقتی در آن را بگذاریم، پشه‌ها فرار می‌کنند، حجاب هم همان حکایت را دارد. ناصر با دو دلیل قانع کننده آن خانم را راضی کرد تا حجابش را رعایت کند.

دادن کفش به مرد فقیر

مرد فقیری در شهرمان بود، ناصر موقعی که به مدرسه می‌رفت می‌بیند که آن مرد فقیر با کفشی پاره و کهنه در پیاده‌رو رفت و آمد می‌کند، ناصر دلش به حال آن فرد می‌سوزد. موقعی که از مدرسه برمی‌گردد خودش یک جفت دمپایی می‌پوشد، کفش‌هایش را درمی‌آورد و به آن مرد فقیر می‌دهد.

فهم قرآن

ناصر موقعی که مربی پرورشی بودند بیش‌تر سعی می‌کردند، زندگانی معصومین (ع) را آموزش دهند، بیش‌تر مواقع در خانه کتاب‌هایی از معصومین (ع) را مطالعه می‌کردند. من می‌گفتم برادر، چرا قرآن بیش‌تر آموزش نمی‌دهید؟ ایشان گفتند خوارج هم قرآن را زیاد می‌خواندند ولی درک ولایت نداشتند. ما اول باید امام و ولی خود را بشناسیم تا فهم درستی از قرآن داشته باشیم.

احترام به همسایه‌ها

ما همسایه‌ای داشتیم که وضع مالی خوبی نداشت. ناصر و دوستانش در مسجد جلسه داشتند کمی دیر آمد ما غذا را خوردیم. کمی هم مادرم برای ناصر گذاشت موقعی که ناصر به خانه آمد، غذا را در ظرفی ریخت و آن را به همسایه‌مان داد. مادرم گفت: غذایت را به همسایه دادی، خودت می‌خواهی چه بخوری؟ گفت: ما باید به همسایه‌ها همه جور برسیم حضرت علی (ع) فرمودند: پیامبر آن قدر در مورد همسایه‌ها سفارش کردند که گمان بردیم برای آنها ارثی معین خواهد کرد.

مبارزه با مفاسد اجتماعی

در یکی از محله‌های شهر زرقان فردی قبل از انقلاب وسایل لهو و لعب می‌فروخت. ناصر و دوستانش چند بار به او تذکر داده بودند ولی او

گوش نمی‌کرد و به کارش ادامه می‌داد. ناصر و دوستانش که می‌دیدند این مرد، جوانان مردم را گمراه می‌کند، شب به انباری آن مرد حمله کرده و همه وسایل را به آتش کشیدند.

امر به معروف و نهی از منکر کن

دو تا از دوستان ناصر، خیلی اهل دیانت نبودند و ناصر از این موضوع خیلی ناراحت بود. روزی به من گفت (مادر) می‌خواهم رابطه‌ام را با آن دو نفر قطع کنم. من گفتم پسرم با قطع کردن رابطه‌ات آن دو اصلاح نمی‌شوند، باید آنها را نصیحت کنی، ولی برای اصلاح شدن آنها باید صبر داشته باشی، یک شبه آنها اصلاح نمی‌شوند. ناصر آنها را امر به معروف و نهی از منکر کرد تا یکی از آنها به راه امام هدایت شد و در فعالیت‌هایی که ناصر می‌کرد یار و یاور او شد. از آن روز به بعد ناصر روی ورقه‌ای کلام حضرت علی (ع) که می‌فرماید «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدهای شما بر شما مسلط می‌گردند. آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب ندهد» نوشته بود چون مسئله امر به معروف و نهی از منکر را یک امر واجب می‌دانستند.

ایمان من چقدر است؟

ناصر روزی تعریف می‌کرد: شبی نیت کردم ببینم ایمانم چقدر است، خواب دیدم امام خمینی نماز می‌خوانند و من از او مراقبت می‌کنم، دشمن هرچه تیر به طرف امام می‌انداختند به بدن من اصابت می‌کرد. اینقدر تیر

زدند که جای سالمی در بدن من نبود، دیگر می‌خواستم بیفتم، گفتم، آقا، نمازتان را زودتر تمام کنید. در همین حال از خواب پریدم خیلی خوشحال شدم که ایمانم به جایی رسیده که می‌توانم از امامم دفاع کنم.

اگر او ناراحت شود بهتر است تا خدا از من ناراحت شود

بعد از ازدواج ناصر به خانه او رفتم، دو تا مبل پدر زن ناصر آورده بود، من و همسرش، در مهمان‌خانه گذاشتیم. موقعی که ناصر آمد، با دیدن مبل‌ها، با حالت ناراحتی پرسید این‌ها را چه کسی آورده؟ من گفتم، پدر زنت، گفت؛ همین الان این‌ها را بردارید. گفتم پدر زنت ناراحت می‌شود، گفت اشکال ندارد، پدر زنت خیلی برای من محترم است ولی اگر او ناراحت شود بهتر است تا خدا از من ناراحت شود. ما مبل‌ها را زود برداشتیم.

کمک به پیرمرد نابینا

ناصر موقعی که بچه بود به بزرگترها احترام خاصی می‌گذاشت، پیرمردی در محله‌مان بود که چشمانش کور بود، ولی موقع نماز، سعی می‌کرد خودش را به مسجد برساند. این پیرمرد، یک بار در حضور ناصر به زمین می‌خورد. ناصر بعد از آن، موقع نماز، می‌رفت جلوی خانه‌اش و او را به مسجد می‌آورد، بعد از نماز هم او را به خانه‌اش می‌رساند. آن پیرمرد هم همیشه برای ناصر دعا می‌کرد و مخصوصاً می‌گفت: خداوند تو را به جا و مقام بالایی برساند...

فرمانده برای او تنبیه سختی در نظر گرفت

قبل از عملیات، فرمانده همه را به صف می‌کند، سر صف یکی از بچه‌ها سر و صدا می‌کند، فرمانده عصبانی می‌شود، فرمانده صدا می‌زند هر که بود بیاید بیرون، بار دوم، بار سوم هم تکرار می‌کند، فرمانده می‌گوید اگر آن فرد نیاید بیرون، همه گردان را تنبیه می‌کنم. دیدم ناصر از آخر صف به سمت جلو می‌آید رفت پیش فرمانده، گفت: من بودم.

فرمانده هم برای او تنبیه سختی در نظر گرفت. اشک در چشمانم حلقه زده بود، چون می‌دانستم که سر و صدا کار او نبود.

شیر روز و زاهد شب

شبی دیدم صدای ناله‌ای بلند شده. از خواب پریدم. گفتم شاید اتفاقی برای خانواده افتاده که گریه می‌کنند. شنیدم از اتاق ناصر صدای گریه می‌آید، توی دلم گفتم مرد به این بزرگی، چرا گریه می‌کند؟

در اتاق را که باز کردم دیدم ناصر در حال سجده است. در را آرام بستم و برگشتم. ناصر یکی از مصادیق «شیران روز و زاهدان شب» بود.

شهید و مسجد

شهید ناصر قاسمی همیشه جزو اولین افرادی بودند که در همه مراسم در مسجد حاضر می‌شدند. اعلامیه‌های امام و تبلیغات را ناصر و دوستانش

بیش‌تر در مساجد بحث و بررسی می‌کردند. ناصر همیشه روحانیون را که برای سخنرانی می‌آمدند همراهی می‌کرد و می‌گفت ما باید پای منابر روحانیون که کلام خدا، پیامبر (ص) و معصومین (ع) را به آگاهی مردم می‌رسانند بنشینیم و از بیانات آنها استفاده صحیح کنیم تا خود را تصفیه کنیم و در جهان آخرت شرمنده معصومین (ع) نباشیم. بسیاری از سخنران‌ها را نیز خودش دعوت می‌کرد.

حتی در مسجد حیدر برای تأسیس کتابخانه همکاری کرد تا نمازگزاران و کسانی که بحث‌های دینی و عملی دارند بتوانند از کتاب‌ها استفاده کنند.

خود را از خود بینی رها کنید

یکی از دوستان به فکر خواسته‌ها و منافع خویش بود و در جلسات سعی می‌کرد حرف‌های خودش را به کرسی بنشاند. کارهای او تا جایی پیش رفت که ناصر ارتباطش را با او قطع کرد، می‌گفت: خودبینی مانع درک دیگران است و همین صفت منفی سرچشمه بسیاری از لغزش‌هاست و به تدریج تیرگی‌ها و زشتی‌ها سراسر وجودش را فرا می‌گیرد، «به فرموده امام علی (ع) «هرکس از خود راضی باشد عیب‌ها بر او چیره می‌شود».

بی توجهی به کالاهای غربی

روزی با ناصر به شیراز رفتیم تا لباس بگیریم. من لباسی که مارک خارجی داشت انتخاب کردم، ولی ناصر از آن امتناع ورزید. من گفتم: این

مارک ارزانتر است ولی ناصر گفت: نباید کالاهای غربی را خرید که پولش به جیب سرمایه داران صهیونیست برود و با آن پول به فلسطینیان ظلم کنند. ناصر بدون گرفتن لباس برگشت.

رای اقلیت هم مهم است

در یکی از جلسات که ناصر در مسجد برگزار می کرد ، بعضی از دوستان به دو نفری که رأیشان با هم مخالف بود اهانت می کردند و ناصر به آنها می گفت : دوستان ما باید به دنبال برادر یابی باشیم، نباید اقلیت را سرزنش کنیم، باید آنها را قانع کنیم هر چند جلسه کند پیش برود.

مواظب زیر دستانتان باشید

شهید روزی به خانه یکی از دوستانش می رود. وقتی وارد آن خانه می شود با مبل های جدید، پرده های رنگین و.. روبرو می شود و به او می گوید: «فلانی ، بهتر نبود پولت را در جای دیگر خرج می کردی؟ در حال حاضر که بسیاری از مردم نان برای خوردن ندارند شایسته نیست شما پول هایتان را اینطور خرج کنید. شما اگر هر روز به سمت اشرافی گری حرکت کنید ، وقتی دخلتان به خرجتان نرسید شروع به طغیان می کنید و به زیر دستان ظلم می کنید.»

ما باید نقشه دشمن را خنثی کنیم

تازه انقلاب پیروز شده بود و امکانات خیلی کم بود. مردم برای گرفتن اطلاعات به رادیو روی می‌آوردند. در این برهه شهید بهترین تصمیم را می‌گیرند و رادیو شهرستان مرودشت را تأسیس می‌کنند که یکی از ارکان هدایت مردم می‌شود. استنباط شهید این بود که دشمن سعی دارد با دادن اطلاعات غلط مردم را به امام و اهداف انقلاب بدبین کند. ما باید در هر شرایطی نقشه دشمن را خنثی کنیم.

سخنرانی در مراسم مذهبی و گرامی‌داشت شهدا

در اوائل انقلاب سخنرانی خیلی تأثیر داشت و چون رسانه‌های جمعی خیلی کم بود. در این شرایط فردی با قدرت بیان و درک سیاسی بالا می‌خواست که مردم را به سوی جبهه‌ها تهییج کند. این فرد نمی‌توانست کسی جز شهید ناصر قاسمی باشد. ایشان در مراسم شهدا که در زرقان برگزار می‌شد سخنرانی‌هایی می‌کردند که آدم دلش می‌خواست ساعت‌ها بنشیند و به سخنان او گوش دهد. برخی از دوستان نیز سخنانش را ضبط می‌کردند که احتمالاً هنوز نزد خانواده ایشان وجود دارند.

حفاظت از بیت المال

مادرم به شدت مریض بود. آن روزها زرقان بیمارستان نداشت، حتی بهداری درست و حسابی هم نداشت. من به ناصر گفتم ما را تا شیراز

برساند اما او گفت : « این ماشین مال بیت‌المال است الان برایتان ماشین دوستم را می فرستم.» من عصبانی شدم و گفتم ما الان در وضعیت اضطراری هستیم تو هم که ماشین در اختیار داری، آنوقت می خواهی برایمان ماشین کرایه کنی؟ گفت: «اگر عذابش را به جان می خری ، ببر.» من دیگر هیچ چیزی نگفتم. با ماشین دوستش تا شیراز رفتیم. موقعی که خواستم کرایه اش را حساب کنم، راننده گفت: کرایه اش حساب شده است.

غذای اضافی

اوایل انقلاب یکی از آشنایان از زیارت آمده بود، من هم به همراه ناصر، برای ملاقات او رفتیم، بعد از غذا خوردن، آنقدر غذا اضاف آمده بود که می‌خواستند آن را بیرون بریزند اما ناصر مانع شد و گفت : «محلله‌ای را می‌شناسم که به این غذا احتیاج دارند.» آن غذا را به آن محله بردیم. گفتند خدا خیرتان بدهد، حداقل یک شب با شکم سیر می‌شویم.

الگوگیری از شهید مطهری و شهید بهشتی

آن موقع هنوز در همه جا برق کشی نبود . شهید قاسمی در خانه پدربزرگم که یک خانه گلی بود با چراغ دریایی تا دیر وقت به سخنان شهیدان مطهری و بهشتی گوش می‌داد و کتابهایشان را می‌خواند و در جلسات یا سخنرانی‌ها از گفته‌های آنان بهره می‌برد و به اعتراف دوستان شهید در سخنرانی‌های خود همیشه از امام خمینی(ره) یاد می‌کردند و

می‌گفتند: «نباید این گوهر گرانبها را تنها بگذاریم و شعارش این بود که ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند.»

حمایت از مستضعفان

اوائل انقلاب، تعدادی زمین بین کشاورزان و مستضعفان زرقان تقسیم شد که با اعتراض دادگاه انقلاب شیراز مواجه گشت و منجر به بازداشت آقای حاج سعیدی شد، شهید قاسمی در دفاع از ایشان به قاضی اعتراض کرده بود و خودش هم بازداشت و زندانی شده بود.

داستان این قضیه به این شرح است:

طی حکمی آیت الله دستغیب به حجه‌الاسلام حاج شیخ حسن سعیدی مأموریت داده بودند که تعدادی زمین کشاورزی بین کشاورزان تقسیم کنند که شهید قاسمی هم در تقسیمات همین زمین‌ها نقش داشته است، روزی دادگاه انقلاب وقت یکی از کشاورزان را احضار می‌کند و حاج آقا سعیدی جهت کمک به آن فرد به دادگاه انقلاب شیراز می‌رود ولی خودش هم بازداشت می‌شود، این موضوع به گوش مردم می‌رسد و عده‌ای به شیراز می‌روند و جلو دادگاه انقلاب تجمع می‌کنند و سه نفر را به عنوان نماینده انتخاب می‌کنند که یکی از آنها شهید قاسمی بوده است. ایشان با قاضی دادگاه انقلاب وارد بحث می‌شوند و آزادی حاج آقا سعیدی را تقاضا می‌کنند که مورد قبول واقع نمی‌شود. شهید قاسمی، پس از بحث و اصرار و استدلال فراوان و بی نتیجه ماندن تلاشش برای آزادی حاج سعیدی،

قرآنی را که روی میز بوده می‌بوسد و در پنجره می‌گذارد، سپس میز قاضی را به هم می‌ریزد و با او درگیر می‌شود و می‌خواسته او را از پنجره به بیرون پرت کند تا اینکه مأمورین می‌آیند و شهید قاسمی را دستگیر می‌کنند، ابتدا او را به حدی کتک می‌زنند که بیهوش می‌شود، سپس او را به زندان می‌برند تا اینکه پس از مدتی حجه‌الاسلام خلخالی برای رسیدگی به پروندهٔ سران نظامی رژیم طاغوت به شیراز می‌آید و آقای حاج سعیدی و شهید قاسمی را آزاد می‌کند.

بدی را نباید با بدی جواب داد

طی مدتی که ناصر در زندان بود فردی از منافقین با او در یک جا بود، این فرد موقعی که ناصر نماز می‌خواند، به ناصر فحش و ناسزا می‌داد، ناصر هم با کمال ادب با آن فرد برخورد می‌کرد.

یکبار دوست ناصر خواست آن منافق را کتک بزند ولی ناصر نگذاشت، می‌گفت بدی را نباید با بدی جواب داد. او فحش بدهد از من که چیزی کم نمی‌شود. بخاطر رفتار خوب ناصر در آن فرد دگرگونی ایجاد شد و به صف انقلابیون پیوست.

کار سنگین و روزه داری

ماه رمضان بود، در پالایشگاه مشغول کار بودیم که یکی از دستگاه‌ها خراب شد. ناصر که در تعمیرات فنی مهارت داشت با زبان روزه مشغول

درست کردن آن شد. ما یک هندوانه آورده بودیم و می‌خوردیم. ناگهان دیدیم ناصر به طرف ما می‌آید، هندوانه را پنهان کردیم، ناصر هم فهمید اما روی خودش نگذاشت، سپس گفت: بلند شوید، دستگاه درست شد.

مخالفت با رسوم غلط در ازدواج

معمولاً در عروسی‌ها رسم است که عروس را با بوق زدن و ساز و دهل و آواز به خانه داماد می‌برند، ناصر مخالف این کارها بود، می‌گفت: «در شروع زندگی گناه نکنید، سعی کنید عروس را با صلوات به خانه ببرید، ما نباید تابع رسوم غلط باشیم، بلکه باید برای دیگران الگو باشیم».

معلوم نبود عروسی بود یا عزا

روز ازدواج یکی از نزدیکان ناصر بود، در بین مردم دنبالش گشتم و سراغش را از دوستان گرفتم، آخر او را پیدا کردم، دیدم در اتاقی تنها نشسته و گریه می‌کند، گفتم چی شده؟ چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «مگه اخبار رو نشیدی؟ شهید بهشتی و هفتاد و دو تن از یارانش شهید شده‌اند.» خلاصه دوستان دیگر هم شنیدند و آمدند پهلوی ناصر و شروع به گریه کردند، معلوم نبود عزاست یا عروسی؟

سلام کردن به کوچکترها

روزی با ناصر از کوچه‌ای رد می شدیم. ناصر با وجود اینکه فرد شناخته شده‌ای بود به بچه‌هایی که از کنار او رد می شدند قبل از اینکه آنها سلام بگویند سلام می کرد. من به او گفتم چرا به این بچه‌ها سلام می کنی؟

گفت: سلام کردن به کودک و به گرمی جواب سلام او را دادن مایه حفظ شخصیت او می شود. ما که از پیامبر اکرم (ص) بزرگتر نیستیم. پیامبر(ص) به ما یاد داده که پیش سلام باشیم حتی در سلام به کودکان.

توجه به بچه های یتیم

یکی از خصلت های خوب ناصر، توجه به بچه های یتیم و خانواده های آنها بود. بچه ی یتیمی بود که با توجه به اینکه این بچه پیش عمویش بود به او توجهی نمی کردند و آن زمان که مدرسه ها اصلاً هزینه ای نداشت، او را به مدرسه نمی فرستادند. ناصر با آن خانواده صحبت کرد و اجازه او را برای مدرسه رفتن گرفت و برای او لباس و لوازم مدرسه فراهم کرد. آن بچه به نقل از مدیر، یکی از بهترین دانش آموزان مدرسه شد.

سپاسگزاری از دیگران

یکی از کارهای بارز ناصر تشکر و سپاسگزاری از رفتار دیگران و در انجام دادن کارها بود. ناصر که رئیس ما بود بعد از هر جلسه با یاد آوری کارهای بچه‌ها از آنها تشکر می کرد. می گفت: اگر کارهای دیگران نادیده

گرفته شود بتدریج شور و نشاطش به دلگیری و پژمردگی تبدیل خواهد شد. تشکر و قدردانی باعث می‌شود انگیزه‌های فرد دو برابر شود.

محصولاتتان را در میدان می‌فروشیم

یک روز با بچه‌های مساجد به کوه رفته بودیم، هنگام صبحانه ناصر گفت: یک عده از این باغدارها از اول سال کار می‌کنند و زحمت می‌کشند آخر سال دست رنجشان را به کسی دیگر می‌دهند و هیچ سودی نصیبشان نمی‌شود... سپس نظر همه را پرسید، نهایتاً گفت: بیایید به آنها پیشنهاد کنیم که ما به شما کمک می‌کنیم محصولاتتان را در میدان می‌فروشیم، پولش را هم به خودتان می‌دهیم. همه راضی و مصمم بودند و برای اینکار برنامه ریزی شروع شد اما بخاطر نداشتن امکانات و اعتبار مالی متأسفانه این کار انجام نشد.

درگیری با گروهکهای التقاطی و منحرف

ایشان در دانشگاه با هواداران گروهکهای التقاطی و ملحد و منحرف همیشه درگیر بود و در هر حال نسبت به کار آنها افشاگری می‌کرد و مانع جذب بچه‌ها به آنها می‌شد. البته افشاگریهایش همیشه متعادل بود و با دلیل و منطق حرف می‌زد، به همین خاطر سخنرانی‌هایش همیشه طرفداران زیادی داشت. او همیشه می‌گفت این گروهکها که پشت چهره مذهبی پنهان شده‌اند یک روز نقاب از چهره بر می‌دارند و رودرروی امام و مردم می‌ایستند.

دوره شعار تمام شد حالا وقت عمل است

در آغاز پیروزی انقلاب با ایشان و چند نفر دیگر برای سازندگی به روستاها می‌رفتیم و ایشان اگرچه دانشجوی مهندسی بود ولی مثل یک کارگر عادی کار می‌کرد و همزمان چند کار را مدیریت می‌کرد. اسم و رسم برایش مهم نبود، آنچه برای او اهمیت داشت نیت خالص الهی و کار کامل و بی نقص بود و با هر کس که تظاهر و منیت می‌کرد شدیداً مخالف بود. از نظر اجتماعی به فکر مردم بیچاره بود و مشکلات مردم محروم را کاملاً لمس کرده بود. همیشه می‌گفت دوره شعار تمام شد حالا وقت عمل است.

نظام از بنی صدر ضربه می‌خورد

ناصر خیلی نکته‌سنج و منطقی بود، همیشه سئوالات بسیار مهمی مطرح می‌کرد.

تازه بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور انتخاب شده بود و اکثریت مردم به او رأی داده بودند و طرفدارش بودند.

یک روز در یکی از قبرستانها نشسته بودیم، ایشان عنوان کرد: نظر شما در مورد بنی صدر چیه؟ هر کس چیزی گفت و بحث بالا گرفت. از او سؤال کردیم تو که دانشجو هستی نظرت چیه؟ گفت: من نظرم منفی‌ست. چونکه ما معیارمان امام است و وقتی شخصیتی با این معیار نباشد نمی‌تواند معتبر باشد و به درد جمهوری اسلامی نمی‌خورد.

ناصر می‌گفت در آینده نزدیک، نظام از بنی صدر ضربه می‌خورد چونکه بجای تکیه بر امام و امت همیشه در سخنرانی‌هایش «من، من» می‌کند.

عدم پذیرش مسئولیت در اولین اعزام

سخنرانی‌های شهید قاسمی بسیار جذاب و منطقی و کوبنده بود. در اولین اعزام، ما را مدت بیست روز در منطقه گلستان (وابسته به دانشگاه اهواز) اسکان دادند. در این مدت شهید سخنرانی‌های متعددی کردند. حتی از گردان‌های دیگر می‌آمدند او را برای سخنرانی می‌بردند. چون در آن موقع چهار، پنج هزار نفر جمع می‌شدند به مدت ۲۰ روز، یک ماه آموزش می‌دیدند. بعضی‌ها خسته یا نا امید می‌شدند. لازم بود کسی اینها را از نظر روحی تقویت کند که شهید این مأموریت را به خوبی انجام می‌داد و بخاطر سخنرانی‌هایش کاملاً شناخته شده بود ولی موقعی که برای جبهه اعزام شد مسئولیتی قبول نکرد. گفت می‌خواهم وقت آزاد داشته باشم تا مطالعه بکنم. من تجربه عملی ندارم.

شهید و جنگ تحمیلی

با وجود نیاز مسئولین به ناصر در فعالیتهای پشت جبهه، ناصر هرگز راضی نمی‌شد در پشت جبهه خدمت کند، با اصرار زیاد، مسئولین را راضی می‌کند تا به جبهه اعزام گردد. شهید شرکت در جبهه را وظیفه همگانی دانسته و اطاعت از امر امام خمینی را اطاعت از معصومین می‌دانست.

حفظ وحدت

در جبهه یکی از بچه‌ها به تظاهر مشهور بود، گاهگاهی نیز تذکرات مذهبی و شرعی می‌داد. یک روز که امام جماعت نیامده بود او سعی کرد امام جماعت باشد. من به ناصر گفتم تو امام جماعت ما باش. ناصر قبول نکرد. اول از همه مهر را برداشت و در صف اول ایستاد و به آن آقا اقتدا کرد. ما هم پشت سر ناصر رفتیم. بعد از نماز علت را از ناصر پرسیدم. گفت: «ما برای حفظ وحدت لازم است خواسته‌های خود را تقلیل دهیم.»

قیامتی برپا شده بود

در چهلمین روز شهادت ناصر، تنها فرزندش، لیلا، متولد شد. تمام خواهران و برادران او که در بیمارستان بودند تا صدای گریه نوزاد را شنیدند همه گریستند، انگار ناصر همان لحظه شهید شده بود و به وجود او افتخار می‌کردند.

موقعی که همسر ناصر را به خانه آوردیم، مادرم سعی می‌کرد گریه‌اش را پنهان کند ولی همسر ناصر با دیدن مادرم هر دو گریه کردند. در خانه قیامتی برپا شده بود. همه ما گریه می‌کردیم.

زیاد شوخی نکنید

موقعی که می‌خواستیم به جبهه اعزام شویم، همه تو صف ایستاده بودیم. مسئول تدارکات دیر آمد، بچه‌ها برای اینکه حوصله‌شان سر نرود

شروع به شوخی کردند، اولش از شوخی‌های کوچک شروع شد تا به بزرگ رسید، ناصر عصبانی شد، گفت شما می‌خواهید به جای مقدسی بروید، نباید کسی از شما از دیگری ناراحت باشد. به فرموده حضرت علی (ع): «هیچکس شوخی بیجا نکند جز آن که مقداری از عقل خویش را از دست بدهد».

بچه‌ها ساکت شدند و همدیگر را در آغوش گرفتند.

این جمله را بارها از ناصر شنیدم که می‌گفت: اگر کسی از ما ناراحت است ما را حلال کند تا شایستهٔ شهادت بشویم.

شهادت

عملیات بستان (طریق القدس) در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۸ روز یکشنبه با رمز یاحسین(ع) آغاز گردید. گردانی که از بچه های مروودشت و زرقان بودند بر روی پل سابله رودخانه نیسان مستقر شدند، چون عراق می خواست از روی این پل نیروهای خود را به داخل عراق انتقال دهد. روی این پل از زمین و آسمان آتش می بارید. پاتک دشمن روی این پل خیلی زیاد بود. از آنجا که پشت سر عراقی ها هورالعظیم و هورالهویزه بود و راه فراری نداشتند ما در این جا هشت روز مقاومت کردیم. برای استراحت به روستای إحمر بین سوسنگرد و دهلاویه برگشتیم. نیروهایی که جایگزین ما شدند نتوانسته بودند مقاومت کنند، بسیاری از رزمندگان زخمی یا شهید شده بودند. هنوز چهل و هشت ساعت از استراحت ما نگذشته بود که سردار رودکی (معاون محور عملیاتی بستان) به روستای إحمر آمد و از ما خواست به عقب برگردیم، چون پل داشت سقوط می کرد. من با شهید ناصر قاسمی صحبت کردم گفت: «مشکلی نیست برمی گردیم.» قرار شد سردار رودکی و شهید ناصر سخمرانی کوتاهی داشته باشند و بعد از آن حرکت کنیم....

وقتی که ما روی رودخانه نیسان (پل سابله) مستقر شدیم، من صد متری با شهید فاصله داشتیم. موقعی که ایشان بلند شد آرپی جی بزند، تک تیر اندازهای عراقی او را از ناحیه سر مورد هدف قرار دادند و موقعی که من رسیدم بی هوش شده بود ولی هنوز رمقی داشت. من چفیه خودم را به سرش بستم و او را با اورژانس به اهواز منتقل کردیم و از آنجا به اصفهان

منتقل کردند. به علت شدت جراحات وارده بعد از هفت یا هشت روز در بیمارستان اصفهان به درجه رفیع شهادت نائل گردید. شهادت ایشان در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۲۰ همزمان با شهادت آیت الله دستغیب استاد و راهنمای او بود و طی مراسم باشکوهی روی دستان مردم باغیرت و شهیدپرور زرقان تشییع و در گلزار شهدای زرقان به خاک سپرده شد.

وصیت‌نامه شهید ناصر قاسمی

الا تقاتلوا فی سبیل الله و المستضعفین؛

چرا در راه خدا و مستضعفین پیکار نمی‌کنید؟

نزدیک به ۱۴۰۰ سال است که از انقلاب پیامبر اسلام می‌گذرد، انقلابی که هدفش نجات انسانیت و جامعه انسانی از ارزشهای ناهنجار و ضدانسانی و حاکمیت ارزشهای معنوی و اسلامی و استوار جامعه‌ای که در آن تمام انسان‌ها بتوانند از تمام وسایل و نعمتهای الهی و طبیعی بطور عادلانه جهت رشد و کمال خود استفاده نمایند و با تمام مظاهر شرک و نفاق و آنچه که رشد انسانیت است مبارزه نمایند. کسانی که این سیستم عالی و ارزشی اسلام را پذیرفتند. جهت تحقق بخشیدن به آرمانهای آن با خدای خود عهد و پیمان بستند که تا پای جان استقامت کنند و فلسفه بودن را و زندگی را و بهتر زیستن را و بهتر مردن را در همین عهد و پیمان خود می‌دانند.

و امروز که قیام پیامبر اسلام و حسین (ع) توسط روح خدا، خمینی بت شکن تجدید گذشته است قیامی که تاریخ را کاملاً متوقف ساخت و جهت آنکه بسوی قایلیان و یزیدیان و به نفع متکبرین بود عوض نمود و چهره سردمداران کفر و نفاق را در دو بلوک غرب و شرق را آشکار ساخت و آنچه در باطن جنایتکار آنها بود برملا ساخت و چون این حرکت می‌رود تا بساط ظلم و ستم و استکبار در گیتی در هم بپیچد و جهانی را از چنگال دیوسیرتان انسان نما نجات دهد، مسلماً مورد هجوم سیاسی و نظامی و

تبلیغاتی مستکبرین قرار می‌گیرد و این جانب برحسب وظیفه شد که دارم و می‌بینم که جنگ بین دو جناح حق و باطل درگیر است. به «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) و فرزندش امام خمینی لبیک گفتم.

گرچه کوچکتر از آنم که بخواهم ادعای پیروی از مکتب حسین کنم، ولی این انتخاب عالی را می‌پذیرم تا شاید رستگار گردم و به نظر من ساکت بودن زمانی که جنایتکاران دستشان به خون محرومین و مستضعفین آلوده است، معنایی ندارد جز تأیید آنها، امروز دست صهیونیزم جهانی از پیکر آمریکای جنایتکار و همچنین شوروی بیرون آمده تا ریشه اسلام را قطع نماید و نهایتاً درگیری بین اسلام و صهیونیزم می‌باشد. باشد تا کسانی که ادعای اسلامیت دارند این مسئله عمیق را درک نمایند و خود تصمیم بگیرند که «ان الله لا یغیرُ ما بقومٍ حتی یغیروا ما بانفسهم» در آخر از برادر و خواهران مسلمان تقاضایی دارم که اگر بخواهند در دنیا و آخرت رستگار شوند فقط از اسلام کمک بخواهند. اسلامی که امروز در وجود و خط امام خمینی متجلی می‌باشد و در غیر این صورت انحراف و سقوط و رسوایی می‌باشد.

در ضمن این جانب از تمام برادران و خواهران مسلمان عاجزانه استدعا دارم چنانچه از من ناراحتی دیده‌اند ببخشند. همسر، مادرم، برادرانم، خواهرانم، دوستان، ضمن خداحافظی از شما می‌خواهم که اسلام را فراموش نکنید و امام را تنها نگذارید.

اسطورهٔ ایثار

تقدیم به سردار رشید اسلام، دانشجوی شهید ناصر قاسمی

ناصر که در نبرد چو خشم مُذاب بود
 از آیه‌های محکم این انقلاب بود
 در جرأت و بصیرت و تدبیر و اقتدار
 شاگرد درس معرفت بوتراب بود
 رزمنده‌ای خطیب و دلاور که رأی او
 در عرصه‌های حادثه فصل‌الخطاب بود
 در کربلای سرخ حوادث، چو گردباد
 پیوسته حاضر و پا در رکاب بود
 در گرگ و میش تفرقه و انحراف‌ها
 روشنگری صریح، چنان آفتاب بود
 جز حرف نابِ حق و حقیقت به لب نداشت
 آئینه‌ی عدالت و افکار ناب بود
 او انتخاب کرد طریق حسین را
 خُرسند، از شهادت و این انتخاب بود

والسلام - محمد حسین صادقی - زرقان فارس

تصاویر شهید



نفر اول از سمت راست: شهید ناصر قاسمی، نفر چهارم: شهید محمد جعفر ایزدپوره، نفر پنجم: شهید اسماعیل کوشش



نفر دوم از سمت راست: شهید اسماعیل کوشش، نفر سوم: ناصر قاسمی، نفر چهارم: شهید محمد جعفر ایزدپور



نفر دوم ردیف اول: شهید ناصر قاسمی، نفر دوم ردیف دوم: شهید محمد جعفر ایندپور



نفر سمت راست: شهید ناصر قاسمی، نفر وسط: شهید محمد جعفر ایزدپور،
نفر سمت چپ: شهید اسماعیل کوشش (پسر خاله شهید ناصر قاسمی)



لحظات شهادت سردار شهید ناصر قاسمی در جبهه بُستان



سردار شهید ناصر قاسمی و خواهرزاده‌های شهیدش، شهیدان سیدعباس و سیدحسین حسینی



وصیت نامه نویسی شهید سید عباس حسینی

فرزند: سید محسن حسینی

محل تولد: زرکان فارس ۱۳۴۱

محل شهادت: خط پدافند ام القصر

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۰۴/۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَقْرَ وَتَالِ عَشْرَ

ربنا افرق علينا شبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین با درود فراوان بر امام و امت فهو عاقل و تمامی شهیدان راه حق و عدالت و همجنان خانواده معتز مشان و با درود به سنگر نشیان نزدیک به چهار سال است که از جهاد تصمیمی صدام خان علیه ایران اسلامی می گذرد در این مدت خود شاهد بودم که صدام چه جنایت ها در تاریخ مرتکب شد و هر روز از دست رزندگان در حال فرار است و می بینم که دیگر تاب ماندن ندارد از این روست که هر روز یا موشک های دور برد خود اماکن مسکونی ما را از جمله بیمارستان ها و مدارس را به خاک و خون می کشد و می خواهد مردم ما را بترساند ولی هر روز مردم بیچاره تر از قبل می گردند ولی صدام و امتال صدام همچون آمریکا باید بدانند که دیگر در این کشور و کشور های مسلمان منطقه جای آنها نخواهد بود و این جانب بنا به وظیفه سرب می دارم و می بینم که رزندگان ما هر روز حماسه می آفرینند یا در چشمه می کشم و سیر به دست می گیرم و بسوی جبهه های نور علیه ظلمت می شمام که انشا... یا همه رزندگان از امام تکشید، همچون ولایت قیبه که همان راه انبیا را در پی گرفته اند. انشا... پیروزی حتمی یا شماس بسوی جبهه پشتناید که زمان زمان امتحان است وقتی تاریخ را مطالعه می کنیم می گوئیم ای کاش بودایم و حسین (ع) را یاری می کردیم، امروز فرزند پاک حسین (ع) خمینی پشتن نمایان من ناصر نصرانی سر داده وظیفه ما است که او را یاری کنیم و به های تاریخ بیزیم، اگر کشته شویم بیروزیم و اگر بکشیم باز هم بیروزیم خداوند یار ماست و نگاهان من و پدر مادرم که مرتکب شده ام در آخر از پدر و برادر ام می خواهم که همچون خانواده شهاده صبر و استقامت نشان بدهند و مادر و خواهر عزیزم که با حجاب خود زینب وار خون شهیدان را پاسداری کنید.

والسلام علی عیاه... الصالحین

سید عباس حسینی ۱۳۶۲/۰۹/۰۶

وصیت‌نامه: سید حسینی

فرزند: سید محسن حسینی
 محل تولد: زرقان فارس ۱۳۴۳
 محل شهادت: شلمچه
 نام عملیات: کربلای پنج
 تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱/۷

بسم الله الرحمن الرحيم

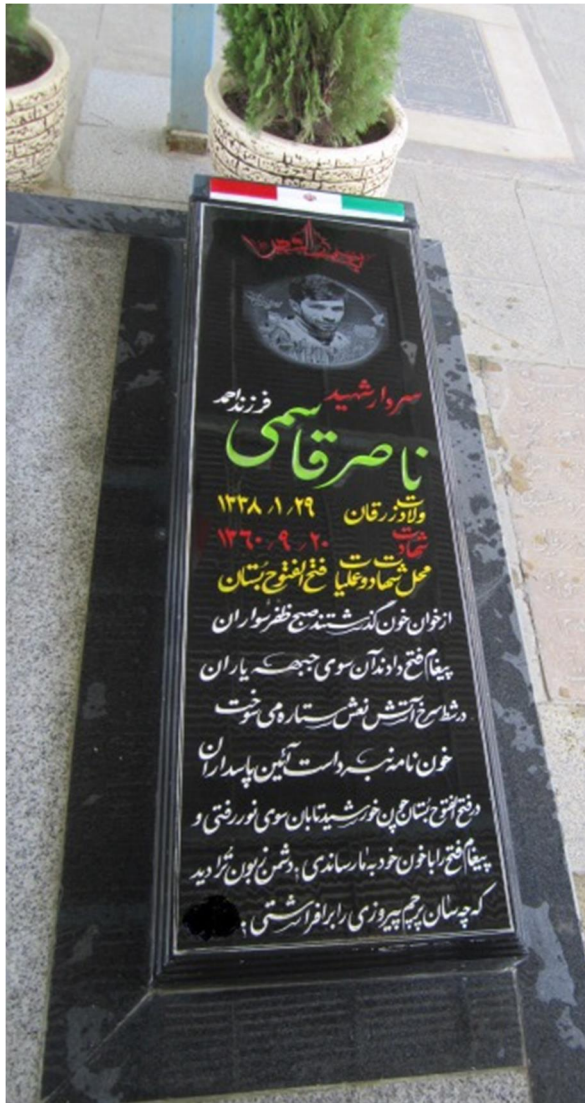
سلام بر امام امت این قلب تنیده مستغنی با درود بر شهیدان اسلام از صدر کائنات و با درود بر رزمندگان جبهه های نبرد حق علیه باطل اینجانب سید حسین حسینی بنا به وظیفه شریعی که دارم خود را مسئول می دانم در این موقعیت حساس که اسلام و مبین اسلامی مورد هجوم لشکریان کفر قرار گرفته به فرمان حسین زمان خمینی بت شکن عازم جبهه گدم و از اسلام مقدس و کشورم دفاع کنم و جمله ای هم با این منافقان زیور دارم و این است که ای کور دلان شما هم که می بینید از یابانتان هر روز و هر لحظه رو به زوال و نابودی می روند شما که منطقی این را هم ندارید به بهترین عزیزان این کشور ناجوانمردانه حمله می کنید واقعا بدانید که منافق هستید ولی بدانید که تا اینکه حزب... در صحنه است شما و ار یابانتان هیچ غلطی نمی توانید بکنید از پدر و مادر و خواهر و برادرانم و امت اسلامی می خواهم که اسلام و خط امام را فراموش نکنید در اینجا با شما خدا حافظی می کنم و برای اسلام و مسلمین آرزوی پیروزی از خداوند بزرگ دارم.

والسلام سید حسین حسینی
 ۱۳۶۵/۱/۲۳



دو مکان در زرقان به یاد و نام سردار شهید ناصر قاسمی

- ۱- پایگاه مقاومت شهید قاسمی در مسجد حیدر، محل فعالیتهای مذهبی و انقلابی شهید ۲ - هنرستان فنی شهید قاسمی، یکی از مکانهای خدمت ایشان



امروز لازم نیست تاریخ را مطالعه کنیم و به دنبال اسطوره‌ها بگردیم چونکه تکرار عینی آن گسترده‌تر دیده می‌شود، ابودرها، عمارها، سلمان‌ها حماسه می‌آفرینند.

از یادداشتهای سردار شهید ناصر قاسمی

امام خمینی (ره):

تاریخ، فداکاری این جوانان غیور و متعهد را فراموش نمی‌کند.



مقام معظم رهبری: حضرت آیت الله خامنه ای

امروز فضیلت زنده نگه داشتن نام و یاد شهدا کمتر از خود شهادت نیست.



This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.